

## حافظ بس

- ۲ -

آخر ، این کار چه فائده‌ای دارد که محقق نسخه‌ای از فلان گوشه به دست آورد و آنگاه تمام نسخ چاپی را ردیف هم بگذارد و ( هی ) بنویسد « در نسخه کج سر ، و در نسخه مچ در ، و در حاشیه هر دو گر » است . و با فی المثل در فلان بیت از فلان غزل الا غلط کاتب است و آیا صحیح است که حتماً حافظ چنین فرموده و کاتب عامی در شعر به ذوق خود تصرف کرده و چنین خیانتی عظیم و بی‌امانتی‌ای بزرگی مرتکب گردیده است ، در صورتی که آن دیگری که به اعتقاد خود نسخه‌ای قدیم‌تر و نزدیک‌تر به زبان شاعر در دست دارد ، تمام گفته‌های او را رد کند و چنان تعصبی در موارد اختلاف به طرف داری از نسخه خویش به خرج دهد که به هیچ کیفیتی حاضر به انصاف و ائتلاف با صاحب نسخه دیگر نشود . بل که مدام در صدد قدح و تمسخر او به مفاخره و تبختر بر آید ...

این که عرض کردم بر کات انفاس خواجه ، در توجه خیر مادی و دنیوی به ملتسمان آن انفاس ، از تفضلات غیبی خاص است ، همین است که جمیع این دواوین را با همه تناقضات و اختلافات آن ، عوام از مردم می‌خرند و با اینکه خود حافظ می‌فرماید « اعتبار سخن عام چه خواهد بودن ، حضرات به دعوی اقبال همین عام و عوام به یکدیگر تفاخر می‌کنند و میزان فروش کتاب خود را میزان صحت نسخه و دریافت صحیح خویش می‌پندارند . در حالی که حقیقت این اقبال و نفس الامر قضیه این است ، که عامه مردم همین که از قدیم الایام و پدر بر پدر مطالبی در علوشان کسی شنیده و آن مسموعات را با توهمات خود به صورتی غیبی و ملکوتی و مثالی مجرد والهی در آمیختند ، دیگر هر چیز منسوب باین مثل ذوقی و صنم‌فکری را در حد قداست و نزاهت دوست می‌دارند و به آن علاقه و تمشق می‌ورزند ، تا آنجا که هر گاه شبهه‌ای هم در دلشاق پدید آید ، آنرا حمل به نادانی و نفهمی خود می‌کنند ، و از بیم آنکه مبادا در نزد دیگران متهم به بی‌ذوقی و بی‌کمالی شوند ، هر گونه لوازم و توابع مربوط به آن را نیز با دل و جان استقبال می‌نمایند .

کما این که هر کس از این طبقه وقتی که به شیراز برود و چند روزی در آنجا بگذرانند ، هر چند که به بدترین حالی از احوال سفر از بر خورد ناخوش آیند با مردم و رنج راه و سوء پذیرایی و بی‌جایی و در بدری در شهر و امثال این گرفتاری‌ها به در دسر بیفتد ، نه تنها قدرت ابراز آن را در مجتمعی از دوستان خود ندارد ، بل که باین احتمال که مبادا کسی او را در آن جمع به بی‌ذوقی و بی‌ادراکی از خوبی‌های شیراز که مدفن شیخ و خواجه است متصف کند و بگوید « عجب مرد بی‌کمال و بی‌ذوق هستی که ( معدن لب لعل و کان حسن ) و ( زیارتگه رندان جهان ) و مدفن و موطن ذوق و حال و شعر و ادب ایران را به بدی یاد می‌کنی ، لب به ذکر آنچه که دیده و رنجی که کشیده نمی‌گشاید ، و به عکس چیزهایی در

کشیده نمی‌گشاید، و به عکس چیزهایی درفضائل آن شهر و شاعر پیشگی همه مردم وزیبا می‌دگرگونی جمیع آثارش از دشت و دمن و سرو و چمن بهم می‌باند، که گویی هم آنجاشیخ بزرگوار و خواجه عالی مقدار حضور دارند و از گفتار او در مدح وطن و هم‌شهریان اهل سخن لذت موفور می‌برند و او را به ادراک درست و ذوق لطیف ستایش می‌کنند...

آیا غیر از آنچه که عرض کردم علت دیگری می‌توان یافت که موجب الزام و التزام اکثر اهل ادب به چاپ یک دیوان و بحث و گفتگو نه، که جنگ و هیاهو در باره آن باشد، و با اینهمه نه چیزی به تمداد غزل‌های دیوان، افزوده و نه اندکی از ابهام زندگی و افکار خواجه کاسته شده باشد، آیا این علت همان جلب نفع مادی و اقبال و استقبال مردم است یا خوی افکاک ناپذیر مادر تقلید از یکدیگر در هر کاری که مد روز، شود و هر مقلدی سعی کند که در پیروی از این مد، بر دیگران برتری بیابد و از مقلد خود گامی فراتر بگذارد.

این‌ها کارهایی است که در متن دیوان به انجام رسیده و باز هم خواهد رسید، و اما آنچه که در حاشیه دیوان مضاف بر حاشیه نویسی و شروح قدیم و جدید، نباید به اختلاف ذوق‌ها و مشرب‌ها از شاعرانه و عاشقانه و محققانه و صوفیانه (و قطعاً بعدها هم با تاویلات شعر نو مآبانه یا تطبیقات مکانیکی و دینامیکی متناسب با عصر ماشینی و پلاستیکی) نوشته شده و می‌شود. و هر کس بقدر فهمش مدعایی می‌فهمد و به دیگران هم می‌فهماند. و اگر همه آنها از باب (مالایرضی به صاحبه) نباشد مثلاً اکثر آنها چنین است و توهمات است که روح خواجه بزرگ هم از آن خبر ندارد، و هر روز تحت عنوانی از کشف جدید حافظ شناسی به نام‌هایی از قبیل حافظ کیست و حافظ چه می‌گویید، عرفان و حافظ، حافظ و تصوف، و امثال اینها، در قفسه کتاب فروشی‌ها جا می‌گیرد، آنقدر زیاد است که شاید فهرست آنها خود محتاج به افراد کتابی جداگانه باشد. فقط در مجموع آنها چند کتابی می‌توان یافت که اصلاً برای خود موضوعیت خاص دارد و مبتنی است بر معارف و حکم و اندیشه‌های دقیق و دریافت‌های دقیق نویسنده آنها، فقط با انتزاع مفاهیمی از اشعار خواجه و ابداع و ابتکار شخصی، حتی تأسیس و ایجاد مطالبی تازه در مدار ذوق و ادراک لطائفی عالی از معانی باریک ابیات (چون دكاخ ابداع، و د نقش از حافظ، به قلم علی دشتی) و هم چنین است معدودی از متون که چون جامع آنها برخلاف (ملانقطی‌ها که یکبارگی عقل را از حجت انداخته و به نقل آن هم از روی نسخه مقابله نشده بی‌زبان اکتفا می‌کنند) ذوق و قبول اهل فن استنباط و اجتهاد خویشان و اقوال قدما و مشهورات کهن را مورد لحاظ قرار داده و لامحاله مجهولی را بر خواننده معلوم می‌سازد. کاری کرده و خدمتی انجام داده است. (چون چاپ انجوی)

هر گاه (خدای نخواست) سرتاسر دیوان ملکوتی بیان خواجه انماز و معنیات می‌بود، همان مقدار متن چاپ شده و شروح و حواشی موجود، کافی بود که همه آنها را حل کند و ذهن حضرات را از این همه موشکافی و باریک بینی بی‌نیاز گرداند.

البته این در صورتی است که مراعات انصاف و اعتدال ولو در مبانی توهم و خیال نصب‌العین ما مردم باشد و به دعوی بیشتر فهمیدن و کشف سری تازه کردن، به حدی از اندازه

محدود قناعت کنیم ، و گرنه هم چنان می شود تا پایان عمر دنیا در ( شرح واردات غیبی ) سادات ربیبی ( بیرون داد و آن همه خیالات و عواطف شعری را به صد چندان از خیالات و عواطف ثری رساند و هر یک از تناقضات و اصداد شعری و تفننی را به هزار ضد و نقیض و ذهنی و تفننی دیگر ، توجیه و تشریح کرد ، و از آنجا که باب تأویل در شعر به خصوص تا آن حد مفتوح است که می شود بین ( ماست و دروازه ) جامعی از ( بستن ) پیدا کرد ، ممکن است بعدها مجلد کتاب دیگر نوشت و در صحت هر کدام از آن اقوال سالها به جروبحث و قیل و قال پرداخت .

آیا نزاع و مناقشه بر سر دو عبارت ( خدا یا می کرد ) یا ( خدا را می کرد ) و ( اگر و مگر ) در بیت متقدم و متأخر تا همین جا کافی نیست و باز هم باید نسخ دیگری جست و یافت و هر حرف آن را مانند ذرات اتم به دقت شکافت و یا به کشف و شهود ، حافظ تازه ای را شناخت و از سخنان قدیم او سر برتافت و به فهم سخنان تازه یعنی آنچه را که این مکاشفان دقیق ، نو به نو و تازه به تازه می یابند ، شتافت . آیا بهتر نیست که به جای این همه توالی و تکرار و قدم به جای پای دیگران گذاشتن در راهی چنین کوفته شده و هموار ، گام در ناحیه دیگری از نواحی متعدد و کشف نشده شعر و ادب کشور خود بگذاریم ، و به پای سعی و کوشش ، گنج های نهفته دیگر در زوایای گنج خانه های این سرزمین پهناور را بیابیم ، و آنها را نیز آراسته و پیراسته از گرد و غبار زمان ، هم به گوهر بان ادب ایران و هم به خریداران مشتاق آن در اقصی نقاط جهان عرضه بداریم ، کم نیست جواهر الفاظ و معانی و حکم و معارف افکار شعرای دیگر ما ، که اگر حق این گنجوران سخن بالمره ضایع و پایمال نشده باشد ، لامحالہ اینقدر هست که بی انصافی روزگارویی توجهی ما مردم فراموشکار و تقلید و استغراق ادبای نامدار در يك مهم و يك کار سبب شده است که هیچ کدام از آنان آن طور که شایسته مقام و درخور شأنشان باشد به عامه مردم و حتی خاصه اهل ادب معرفی نکردند ، و دیوانشان و افکارشان ، هم چنان در گوشه خمول و خموشی و فنا و فراموشی باقی و برقرار بماند .

از جمله ، اگر در باره شیخ اجل و حکیم نظامی و امام خاقانی و پیشوایان و صاحب سخنانی امثال مسعود سعد و سنائی و انوری و امثالهم از ائمه سخن ( که الی ماشاء الله زیادند ) عشرعشیر آنچه که در باره يك فرد نوشته شده ، چند کتاب ولو به اجمال نوشته شود ، ( نه از نوع شروح مدرسی ) احتمال این می رود که مردم نویسندگان آن را تخطئه کنند ؟ و یا قدر و منزلت این بزرگان این قدر نیست که درباره ایشان نیز نقد و تحقیق و تجزیه و تحلیل و بزرگداشت و تبجیلی بعمل آید ، آخرین بی نصیبان ، از بزرگان همین مملکت . بل که اصل و ریشه و پی و بنیان همین باغ حکمت و همین کاخ معرفتند ، و هر يك از آنان به گردن هر کدام از ما که هنوز هم از خوان گسترده فکر و اندیشه و زبان و بیان ایشان ، هم استفاده مادی می بریم و هم فایده معنوی ، حقی دارند که اگر ادا نشود گذشته از ظلمی که در حقشان کرده و نعمشان را به کفران پاداش داده ایم ، خودمان را نیز از بهره یابی بیشتر و نصیب کاملتر محروم گردانیده ایم .

بگذریم از متوسطان و متأخران و معاصرانی امثال نظیری و عرفی و صائب

و کلیم و آذر و عاشق ، و قآنی و داوری و ادیب الممالک و ایرج میرزاکه این کم طالمان اصلا در عددادی نیستند و هر گاه معرفی و اصرار در شناسایی چند نفر ردیف اول از آنان و چاپ دیوان هایشان از طرف عده ای از ادبای هند و مستشرقان فرنگ نمی بود ، شاید امروز با فراموشی و بی خبری از ایشان ، ادبیات چند قرن ما از حلقات مفقوده زنجیر اتصال فیما بین ادب قدیم و جدید این کشور ادب پرور به حساب می آمد و قرن هشتم آخرین صفحه از صفحات شعر و سخن مملکت ( تا اواسط عهد قاجاریه ) قلمداد می شد .

هر گاه یکی از این فضلا با من احتجاج کند و بگوید « مرد حسابی این چه بخلی است که تو می ورزی و بی جهت بر سر آن می لرزی ، مگر خبر نداری که اروپاییان درباره شکسپیر و گوته و لامارتین و عربی زبانان مشرق و مغرب در حق متنی و ابوالعلاء و ابو تمام ، کتابها نوشته و رسالهها نگاشته اند که هنوز مقدار کار ما در قبال شماره آثار آنها در حکم دانه ای از انبار و مشتی از خروار است ، در جواب عرض می کنم ، اولاً آنچه که از دیگران در باب این بزرگان نوشته شده است ، محدود و مقصور به توجیهاات بارد و خوابهای خیالی و پنداری که چه بسا روح شاعر هم از آن بی خبر و صرفاً تخیلی است در حق تخیل دیگر ، نیست ، و نیز تنها مشحون به اطراء و در صف و مبالغه در مدح با محو شدن و فرو رفتن در متنی خطی و عکس برداری و نسخه بدل نگاری و نقطه گذاری دائم و چاپ و انتشار مداوم همینها نمی باشد ، بل که آمیخته ( و یا بقول نویسندگان زبان شناس جراند ، آمیزه ای ۱۱ ) است از ذکر محاسن و معایب کلام هر دو و ارائه موارد اشتباه لفظی و لغزشهای معنوی و قیاس آنها با گفته معاصران و گذشتگان و قید مواضع المامات و اغارات و احياناً منسوخ و سرقات و خلاصه یافتن و نشان دادن جمیع جوانب سخن از نیک و بد و زشت و زیبا و نقادی سره و ناسره آنها و خلاصه ، حلاجی کامل و شامل از تمام اطراف و جوانب کار مورد نظر . و ثانیاً هر گاه در باره شکسپیر یا متنی صد کتاب یا بیشتر نوشته و به دیگران عرضه شده است لامحاله در باره مشاهیر دیگر یا سخنوران درجات پائین تر نیز این قدرها نوشته شده که اگر فرضاً به تعدد و کثرت با آنها برابری نکنند و به افزون از ده يك آنها نرسد ، چنین نیست که فی المثل ( گئی دومو پاسان ) یا ( اعشی همدان ) بکلی بی نصیب مانده باشند ، و همه ادبا و نقادان جامع شرائط ، به یکباره از آنان روی بر تافته ر به آثار شکسپیر و متنی هجوم آورده باشند .

این عرائض حقیر ، استدعائی است از طبقه محقق و دانشمند مملکت ، به آرزوی انصراف از تکرار و تقلیدی که کار را به مجادله و تشدید کشانیده و انعطاف با فاضله و افاده در جهتی دیگر از جهات تحقیق و تتبع ، وادای حق سایر ذوی الحقوق از گویندگان و شرای ایران ، هر چند که می دانم عرضی است بلا جواب و استدعائی ناصواب و در عداد آرزوی مشتاقان ناکامیاب . زیرا ، بدبختانه همین طبقه دانشمند و فاضل مملکت ، به اغوای مشتی جوان عاصی و طاغی و اصرار جمعی روزنامه نویس جنجال طلب و « شلوغ چی » ، و بیم از جوانان و نوظلمبان بقول روشن فکران ( تین ایجر ) که هنوز در مرحله ( استمنای فکری ) به تبع مراحل بلوغ جسمانی قرار دارند ، وهم چنین « ایپی دمی » ، تظاهر به جوان فکری و نواندیشی

در عین پیری و ناتوانی . و اینکه محبوب القلوب جوانان هم واقع شوند و بهمین قدر ، دل خوش می‌دارند که جوانی در حقیقت بگوید :

« فلانی عجب پیرمرد جوان طبع و روشن فکری است که مانند دیگر همسالان خود

« فتاتیک و امل » ، که نه اندیش و بنجل نیست و در عین اینکه جای پدر بزرگ ما است و باید طبع و تربیتی چون جد و جدّه ما داشته باشد ، این قدر نبوغ ذاتی دارد که از زمان خود جلوتر افتاده است و مانند ما به سنن پوسیده و آداب مسخره قدیمی‌ها پشت پا می‌زند .»  
به همان راهی می‌روند که میل عظیم و بنیان‌کن نوظلم‌انگیزانه کار بنام مقتضای زمان روانه‌شان می‌کند و کمترین قوت ایستادگی و تشخیص فردی در ایشان باقی نمی‌گذارد که لامحاله تا حدودی خود را از این میل به کناری بکشند و استقرار و استقلال خویش را تا آنجا که خاشاک‌وار به هر طرف کشانده نشوند محفوظ نگه دارند .

چنان که هم امسال حکومت و حکیمیتی کردند که باید آن را ننگ تاریخ شعر و ادب و فهم و ادراک مردم و مملکت بشمار آورد و از شدت بی‌چارگی و بی‌بناهی مانند عجزه به آه و فغان و گریه و زاری روگرد ، یعنی بین وجود و عدم ، و قوه به کمال و فعل به کمال ، و قوه ناقص و فعل ناقص تر ، و نور محض و ظلمت محض و از این قبیل تضاد و متناقضات ، قیاسی ترتیب دادند که نفس همان قیاس ظلم بود و عدوان و عیب بود و نقصان ، تا چه رسد به ترجیح و تفصیل آنهم ترجیح راجح بر مرجوح ، بلکه ممدوم بر موجود ، و یک نفر از ایشان حتی فردی از پیش کسوتان و پیرمردان‌شان که در جمع اقران خود هزار ( بد و بی‌راه ) و صد فحش و ناسزا نثار هر چه شعر نو و شاعر نوپرداز می‌کند ، اینقدر جرأت و شهامت نداشت که در جواب سؤال شاگرد نوآموز خود بگوید « اصلاً این چه کاری است که می‌کنید و چرا باید بین پروین اعتصامی و فروغ فرخ‌زاد که هیچ‌ما به اشتراکی از هیچ‌کس با هم ندارند ، مگر از حیث زن بودن مقایسه می‌کنید ( که در این قیاس هم با اعتقاد من باز به پروین ظلم شده است ، الا این که مثل بعضی از قدمای اهل علم قائل به تشکیک در ماهیت آنهم ماهیت در نوع شویم و آن دوتن را از حیث ماهیت ( زینت ) مورد قیاس قرار دهیم که در این صورت نیز کفه ترازوی پروین می‌چربد و ماهیت نوعیش نیز از همه حیث بر ماهیت آن دیگری غلبه می‌کند ، مگر اینکه اعتبار دیگری در ( زینت ) مانند حضرات قائل شویم و به آن اعتبار اعم از اینکه ( فضل باشد یا عرض خاص یا هر نوع ما به الامتیاز دیگر از نسخ همان آن اعتبار ) دومی را بر اولی ترجیح دهیم ، و گرنه کدام عاقل بالغ با شهامتی است که بین آن دو با آن همه فروق مسلم قیاسی و چنان مع الفارق ترتیب دهد و به ظلم و عدوان و جهل و هذیان مرتکب چنین حکومتی جاهلانه و مفرضانه گردد .

آیا با این احوال می‌شود از سایر طبقات مردم توقع داشت که از استقبال کارهای تکراری که بگمان ایشان چیزی جز همان‌ها وجود ندارد و پیش خود می‌گویند « لابد عقل چار تا بزرگتر بیشتر می‌رسد » که همه‌شان چنین می‌کنند و جمعیاً در یک جبهه قرار دارند . خودداری کنند ، و فریاد بر آورند که ای آقایان به خاطر خدا بس کنید و به کار دیگری رو آورید که تازگی و ابتکار داشته باشد ، شما که شعر نو و نوآوری را می‌پسندید و فروغ فرخ‌زاد را به عظیم‌ترین شاعره این مملکت در ادوار مختلف تاریخ ترجیح می‌دهید ، دیگر چگونه است که دست از دامن خواجه عالی‌مقدار بر نمی‌دارید و مرتب در کار چاپ دیوان او هستمید ، آیا بین حافظ و فروغ تناقض است یا سختی ؟

پایان